



دلایل روانشناختی ادعای کذب مهدویت؛ چیستی عرفان واقعی

بنا بر عقاید بسیاری از علمای بزرگ و روانشناسان رهایی و عدم وابستگی یکی از راه‌های سیر و سلوک الی الله و یکی از مراحل عرفان است.

خبرگزاری مهر- بنا بر عقاید بسیاری از علمای بزرگ و روانشناسان رهایی و عدم وابستگی یکی از راه‌های سیر و سلوک الی الله و یکی از مراحل عرفان است.

بخش عمده وجود ما، خالی از شکل فیزیکی و غیر مادی است که اندیشه، جنبه معنوی و باطنی آن را تشکیل می‌دهد.

پس تفکر یک بعد اساسی در زندگی ما به شمار می‌آید که ابعاد معنوی و حقیقی زندگی ما در آن جای می‌گیرد. ولی وابستگی‌های ما تنها از طریق واسطه‌ای به نام جسم است. ما انسان‌ها به خود قبولانده‌ایم که وابستگی جزئی و قسمتی از زندگی ماست و در صورت نبود آن، از بخشی از احساس انسانی خود به دور مانده‌ایم.

ولی این نکته را نباید فراموش کنیم که جوهر وجودی انسان در تفکر است و تفکر با وابستگی بیگانه است. در جسم رویابین اتصال و وابستگی به افکار وجود دارد ولی بعد از بازگشت درخواهیم یافت که همه اشیا و چیزهایی که به آن وابسته‌ایم، توهم و خیالی بیش نیست و ما وابسته به چیزی هستیم که خودمان آنها را خلق کرده‌ایم و یا اگر کمی تامل کنیم که انسان پس از رهایی از جسم خاکی (مرگ) اگر به پشت سر نگاه کنیم، به تمام آن چیزهایی که به آن وابسته بودیم و به بی‌ارزشی همه آنها می‌رسیم. وابستگی به جسم خاکی، همچون گرایش به رنج و عذاب است و خود را در دامان آتش انداختن بدون تمایل به رهایی از آن.

پس رهایی از جسم، به معنای لاقیدی و بی‌اهمیت انگاشتن جسم نیست، این معمایی پیچیده است که معطوف داشتن توجه به روح و موجودیت غیر مادی خود، همواره منجر به پاسداری بیشتر از جسم فیزیکی که منزلگاه روح است می‌گردد.

بنابراین این جمله را باید بپذیریم که انسان نمی‌تواند صاحب یا مالک چیزی یا کسی باشد مثلاً وقتی در دنیا چیزی را با پول می‌خریم مثلاً خانه، اتومبیل و ... فکر می‌کنیم که صاحب و مالک آن شیء شده‌ایم در صورتی که این فکر کاملاً اشتباه است.

زیرا مالک حقیقی خداوند است به دلیل اینکه مالکیت انسان در طول مالکیت خدا قرار دارد بنابراین مالکیت در انتها به خداوند می‌رسد، پس انسان از خود هیچ ملکیتی ندارد همان طور که در سوره حمد نیز این مالکیت ثابت شده است.

وابستگی به هر شکل و نوع سد و مانعی است در راه بیداری و بقای روح در صورتی که رهایی موجب بیداری و تعالی و سعادت است پس هر قدر بتوانیم از وابستگی به افراد و اشیا دوری کنیم، با موانع کمتری از سر راه زندگی‌مان مواجه خواهیم شد.

بنا بر عقاید بسیاری از علمای بزرگ و روانشناسان رهایی و عدم وابستگی یکی از راه‌های سیر و سلوک الی الله و یکی از مراحل عرفان است. رهایی پدیده‌ای است که در ابعاد روحی و تفکرات ناگرفته تحقق می‌یابد و فرایند تزکیه است که ما را به سوی آزادی از نیازهای زندگی دنیای جسمانی و مادی هدایت می‌کند. حال که متوجه شدیم رهایی یکی از مراحل مهم عرفان است و با آن در ارتباط است. به مفهوم و معنا و انواع عرفان می‌پردازیم.

در تعریف عرفان وقتی تمام تعاریفی که علما کرده‌اند را جمع کنیم به یک تعریف جامع و کامل می‌رسیم که قیصری می‌نویسد: 171#& علم به خداوند سبحان از حیث اسماء، صفات، ظاهر او و شناخت حالات مبدا و معاد، حقایق عالم و چگونگی رجوع این حقایق به حقیقی یگانه ذات احدیت- و همچنین شناخت راه سلوک و مجاهد، برای خلاصی نفس از تنگناهای قیود جزئی دنیا و شهوات- و اتصاف آن به صفت اطلاق و یکتا- پاکی کامل و شهود در مرحله بقا و فناء؛ از تعریف بالا (قیصری) به خوبی مشخص می‌شود که عرفان حقیقی به عرفان نظری و عرفان عملی تقسیم می‌شود.

طبق نظر شهید مطهری عرفان عملی عبارت است از آن قسمت که رابط وظایف انسان را با خودش و با جهل و با خدا را بیان می‌کند این عرفان را (سیر و سلوک) نامیده‌اند. و در تعریف عرفان نظری بیان می‌کند عرفان نظری به تفسیر هستی، خدا و جهان و انسان بحث می‌کند. ایشان نتیجه‌گیری که از این دو عرفان کرده این است که عرفان نظری مانند فلسفه است یعنی می‌خواهد هستی را

تفسیر کند برخلاف عرفان عملی که مانند اخلاق است و می‌خواهد انسان را تغییر دهد. از تعاریفی که در بالا به آن اشاره شد می‌توان به این نتیجه رسید که عرفان عملی مقدمه عرفان نظری است. زیرا ابتدا باید با اخلاقی تمام قلب را از ناخالصی‌ها و اغیار پاک کرد تا به مرحله شهود در سیر تا حقیقت آن گونه که شایسته است بر سالک جلوه‌گر شود.

در این رابطه خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: انسان به نهایت فنا و بقا یا توحید ناب نمی‌رسد مگر آنکه بدایت را پشت سر بگذارد و آن در صورتی است که اولاً اخلاق کامل داشته باشد ثانیاً از سنت و شریعت متابعت کامل شود. در مواجهه با مردم مهربان باشد و از هر کس و هر چیز که موجب وابستگی او می‌شود و به فتنه می‌اندازد دوری کند که این همان رهایی است و مهمترین مرحله‌ای که در مقدمه به آن اشاره شد.

در اثر این علل و عبودیت است که انسان به قدرت و توانایی می‌رسد به طوری که روح از بدن منتقل می‌شود و نیاز خودش را از بدن سلب کند می‌رسد به مرحله‌ای که هر تصرفی که بخواهد در بدن خودش بکند می‌کند به طوری که می‌تواند جلو حرکت قلب خودش را یک ساعت بگیرد و نمیرد، قدرت پیدا می‌کند نفس نکشد و نمیرد و با همین بدن طی الارض می‌کند. حتی قدرت بر تصرف در دنیای بیرون نیز می‌کند و این هم در اثر قرب به ذات اقدس الهی و در اثر نزدیک شدن به کانون لایتناهی هستی است.

ولی صدها افسوس که در برابر این عرفان اصیل و حقیقی، عرفان‌های دروغین و صوفی‌گری حیل‌گرانه از بازار و رونق خوبی برخوردار است. به گفته خواجه عبدالله انصاری این‌ها از گروه سوم هستند یعنی اهل دعوی باطل‌اند هم خود در فتنه افتاده‌اند و هم دیگران را به فتنه می‌اندازند. و تمام این اعمال ساحرانه و ماهرانه و گرایش به عرفان سرخپوستی و هندی که وجه مشترک همه اباحه‌گری، لابی‌گری و بی‌قیدی نسبت به لزومات شریعت و عرفان حقیقی است از یک طرف حکایت از این دارد که اولاً فطرت بشر به معنویت گرایش دارد و ثانیاً انحراف و وارونگی معنویت در دوره جدید است که شیدانی از این عطش سوء استفاده می‌کنند و جوانان و افراد ساده‌لوح را به سمت محفل‌هایی می‌کشاند که نتیجه آن جز دوری از هدف متعالی عرفان چیزی نیست.

ادعای کاذب آنها به جایی می‌رسد که امروزه یعنی در دوره معاصر آنها مدعی نبوت و مهدویت می‌کنند و یا خود را از نایبان خاص حضرت ولی‌عصر(عج) می‌دانند و تمام مردمان ساده‌لوح دور آنها را می‌گیرند و پول‌های هنگفتی را به آنان می‌پردازند.

به نظر روانشناسان علل یا عواملی که موجب می‌شود اینان چنین ادعاهایی کنند ۳ چیز است:

۱- اختلال رفتاری- روانی که به صورت عقده‌های حقارت درآمده و برای اینکه به چشم بیایند یعنی مورد توجه مردم قرار بگیرند دست به چنین ادعاهایی می‌زنند.

۲- یکی دیگر از اختلال‌های روانی آنها احساس خود بزرگ بینی می‌کنند آن چنان که گویی در این دنیا نیستند و از نظر روانشناسی اینان دچار هذیان گویی و توهم شده‌اند که باید با دارو درمان شوند.

۳- سومین علل جدای از دو علل بالا است یعنی اگر پی برده شد که فرد مدعی دچار چنین اختلالی نیست بنابراین بازی بیش نیست که خود مدعی کننده برای منفعت سود مادی به چنین عواملی دست می‌زنند و در این مورد دست افراد یا کشورهای بیگانه بی‌تاثیر نیست.

عرفان حقیقی با وصول و رسیدن به حق و فنا تحقق می‌یابد و عارف حقیقی با فنا کردن خود در خدا به بی‌خودی می‌رسند و [#171؛ انا الحق](#)؛ بیان این بی‌خودی آنان است که امامان و تمام اهل ولایت مآذون به افشای آن نیستند همچون حضرت علی (ع) که نمونه کامل عارف کامل بود به طوری که خار پایش را فقط در معاشقه با خدا توانسته بیرون بیاورند و یا امام خمینی نمونه کامل اهل ولایتی که عارف به تمام معنا بود ولی هیچ زمانی در قید حیات خود ادعای عرفان نکردند به طوری که شاگردان وی پی به این عرفان عملی و نظری او بردند.

نکته‌ای که اینجا مطرح است این مطلب است که عرفان چیزی جدا از دین نیست به طوری که انسان عارف با انجام و عمل به همه واجبات و دوری و ترک از همه محرّمات، و عمل به تمام دستورات الهی و تلاش در تحصیل اخلاص، با توجه به اهل ولایت و تبعیت تام از امام معصوم (علیهم السلام)، آن گاه است که توفیق الهی رفیق راه می‌شود و راه را به همراه راهبر به ما می‌نمایند به طوری که خداوند می‌فرماید: "عن جاهد فینا لنهدينهم سبلنا" (سوره عنکبوت/ ۶۹).